



تفاوت نگرش علم کلام و حدیث « علم غیب »

پدیدآورده (ها) : مسعودی، سید محمد علی
علوم قرآن و حدیث :: علوم و معارف قرآن و حدیث :: بهار 1395 - شماره 6
از 33 تا 52
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1166180>

دانلود شده توسط : موسسه دارالحدیث
تاریخ دانلود : 12/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

تفاوت نگرش علم کلام و حدیث به «علم غیب»

سید محمدعلی مسعودی^۱

چکیده

برخورداری برگزیدگان خداوند از دانشی الهی - که عرفا آن را علم غیب می‌نامند - با ادله نقلی و عقلی ثابت شده و یکی از آموزه‌های یقینی مذهب تشیع است. این در حالی است که بسیاری از متون دینی، با نفی غیب‌دانی بشر، آن را تنها مختص به خدای متعال می‌دانند. اکثر متکلمان برای حل این مشکل، دست به توجیه آن دسته از آیات و روایاتی زده‌اند که علم غیب را در اختصاص خدای متعال برمی‌شمارد و کمتر دیده شده است که بحثی در مفهوم‌شناسی غیب از منظر روایات ارائه دهند.

نوشتار پیش رو با ارائه گزارشی از متون کلامی و روایی، درصدد اثبات این فرضیه است که تعریف علم غیب در علم کلام متفاوت از تعریفی است که در روایات به آن می‌رسیم. ضرورت بررسی این موضوع در پاسخ متفاوتی است که از منظر روایات به مسئله غیب‌دانی برگزیدگان خداوند داده می‌شود؛ چراکه با تأمل در تعریف علم غیب از منظر روایات، دیگر نیازی به توجیه ادله نفی‌کننده علم غیب وجود نخواهد داشت.

واژگان کلیدی

علوم مستأثره، علم مخزون، علم امام، علم پیامبر، کاربرد کلامی علم غیب، کاربرد روایی علم غیب.

۱. دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه (Masoody66@gmail.com).

مقدمه

علم غیب معصومان یکی از موضوعات کهن و پرچالش^۱ در نزد صاحب نظران است.^۲ مفهوم‌شناسی کلمه «غیب» و نیز ترکیب علم غیب در بررسی این موضوع، اهمیتی والا دارد. واژه «غیب» از جمله مواردی است که معنای آن در روایات معصومان علیهم‌السلام، با معنای عرفی متبادر از آن، متفاوت است. معنای لغوی و عرفی «غیب»، یعنی هر چیز مخفی و پوشیده از حواس است و از این روی به دانستن اموری که به طور عادی از حوزه آگاهی بشر خارج است و جز از راهی غیرمعمول نمی‌توان بر آنها آگاهی یافت، علم غیب گفته می‌شود.

بیشتر متکلمان در بررسی علم غیب، همان معنای عرفی را ملاک قرار داده‌اند. در عمده نوشتارهایی که در قالب تحقیق پایانی و مقاله ارائه می‌شود نیز همین معنا مد نظر گرفته شده است. همسان دیدن مراد اصلی متکلم و معنای عرفی، در این موضوع باعث ایجاد پرسشی مهم خواهد شد که بسیاری از متکلمان در صدد پاسخ‌گویی به آن برآمده‌اند؛ چراکه در بسیاری از ادله شاهد آن هستیم که علم غیب به خدای متعال اختصاص داده شده است و این در حالی است که قطعاً انسان‌های برگزیده خداوند نیز از علومی برخوردار بوده و هستند که عرفاً به آنها نیز علم غیب اطلاق می‌شود.

هدف نوشتار پیش رو، بررسی تفاوت کاربردهای کلامی و روایی واژه غیب در ترکیب اضافی علم غیب است. اگر فرضیه تفاوت داشتن کاربردهای کلامی و روایی علم غیب به اثبات برسد، پاسخی متفاوت از منظر روایات، به مسئله غیب‌دانی برگزیدگان ارائه خواهد شد و این فایده مهم، به بررسی موضوع این نوشتار ضرورت بخشیده است.

نوشته‌های بسیاری در حوزه موضوع علم غیب نگاشته شده است. در اکثر این نوشتارها شاهد بررسی اصل موضوع اثبات یا رد علم غیب برای نوع بشر هستیم. گستره و منابع علم پیامبر و امام و نیز بررسی کیفیت علم ایشان مهم‌ترین موضوعات این نوشتارها را به خود اختصاص داده است. «علم امام» نگاشته محمدحسین مظفر و نیز «معارف‌السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» نگاشته سید عبدالحسین لاری از جمله کتاب‌هایی هستند که به

۱. این چالش در حدی است که برخی مانند شیخ صدوق اعتقاد به غیب‌دانی امامان را در حد کفر می‌دانند (کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۱۵) و شیخ مفید نیز آن را به غلات و مفوضه نسبت می‌دهد (اوائل المقالات، ص ۶۷)، در حالی که عده‌ای از بزرگان نیز توصیف علم امام به علم غیب را جایز می‌دانند.

۲. نک: «علم غیب پیامبر و امام از نگاه متکلمین و فلاسفه»، ص ۱۴۷-۱۶۴.

طور خاص به بررسی ابعاد مختلف موضوع علم امام پرداخته‌اند. محمدحسن نادم، مجموعه‌ای از نوشتارهای با ارزش درباره موضوع علم امام جمع‌آوری کرده که با نام مجموعه مقالات علم امام، توسط انتشارات دانشگاه ادیان منتشر شده است. در قالب مقاله و پایان‌نامه نیز مکتوبات بسیاری درباره این موضوع منتشر شده که معمولاً در بخشی از این نوشتارها به مفهوم‌شناسی غیب و علم غیب پرداخته شده است، اما در بیشتر موارد، این مفهوم‌شناسی تنها از بعد لغوی صورت پذیرفته و همان معنای لغوی و عرفی نیز در ادامه ملاک بررسی‌های کلامی و قرآنی و روایی قرار گرفته است. اما نوشته‌ای که موضوع آن به طور خاص، مفهوم‌شناسی «غیب» را از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی کند یافت نشد. بنابراین موضوع نوشتار حاضر - که به بررسی تفاوت نگرش کلامی و روایی به موضوع علم غیب می‌پردازد - وجه امتیاز و نوآوری آن است.

روشن شد که نوشتار پیش رو در مقام پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که تفاوت کاربردهای کلامی و روایی علم غیب چیست؟ پاسخ این پرسش با پاسخ‌گویی به سه پرسش فرعی که هر یک بخشی از ساختار مقاله را تشکیل می‌دهد، میسر است:

۱. غیب از منظر لغوی به چه معناست؟ ۲. معنای غیب از دیدگاه علم کلام چیست؟
۳. در روایات معصومان علیهم‌السلام شاهد ارائه چه معنایی برای غیب هستیم؟

الف) مفهوم‌شناسی واژه «غیب»

واژه غیب در زبان عربی از جمله واژگانی به شمار می‌آید که دارای معنایی روشن هستند. فراهیدی برای تبیین معنای آن از مشتقات همان واژه استفاده کرده است.^۱ ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

الغَيْبُ كُلُّ مَا غَابَ عَنْكَ؛

غیب هر چیزی است که از تو مخفی و پوشیده باشد.^۲

وی همچنین اضافه می‌کند که غیب به هر چیز پوشیده از چشم گفته می‌شود، هرچند در قلب آدمی حاضر باشد.^۳

۱. کتاب العین، ج ۴، ص ۴۵۵.

۲. تمام ترجمه‌ها توسط نگارنده انجام شده است، مگر در موارد خاص که نام مترجم در یادداشت‌ها ذکر شده باشد.

۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۴.

راغب اصفهانی نیز در کتاب مفردات الفاظ قرآن نگاشته است:

غَابَتِ الشَّمْسُ إِذَا اسْتَتَرَتْ عَنِ الْعَيْنِ وَاسْتَعْمِلَ فِي كُلِّ غَائِبٍ عَنِ الْحَاسَةِ وَعَمَّا يَغِيبُ
عَنِ عِلْمِ الْإِنْسَانِ؛^۱

خورشید غایب شد وقتی که از معرض دید مخفی و مستتر گردید و در هر آن چه از
حواس پوشیده باشد و آن چه از آگاهی انسان مخفی باشد، به کار بسته شده است.

بنابراین غیب به معنای مخفی از حواس و دور از دیدگان بودن است. با توجه به معنای
ارائه شده در واژه غیب می توان از جهت لغوی، ترکیب دو واژه علم و غیب را به معنای
دانستن اموری دانست که به طور عادی و طبیعی از محدوده علوم اکتسابی توسط حواس
انسان خارج است. از این رو می توان علومی مانند علوم الهی برگزیدگان خداوند یا حتی
علومی را که از طرق غیر عادی مانند ارتباط با اجنه یا ریاضت های غیرشرعی به دست
می آید، از مصادیق لغوی علم غیب برشمرد.

ب) معناشناسی «غیب» از دیدگاه متکلمان

متکلمان در موضوع علم غیب با این پرسش مهم روبه رو شدند که چرا با وجود علوم
فراطبیعی و غیرعادی بسیاری که از برگزیدگان خدای متعال اعم از پیامبران و اوصیای
ایشان و ائمه علیهم السلام و حتی دیگر اولیای الهی سراغ داریم، در ادله بسیاری اعم از قرآن و
روایات، شاهد اختصاص علم غیب به خدای متعال هستیم.
در پاسخ به این پرسش دیدگاه هایی مطرح شده است که با تحلیل آنها مشخص خواهد
شد متکلمان غیب را در چه معنایی به کار برده اند.

در دیدگاه رایج تر، علم غیب به کیفیتی خاص از دانش اطلاق می گردد. در این دیدگاه
علم غیب به علمی ذاتی و غیرتبعی گفته می شود که از دیگری فراگیری نشده باشد و
به اصطلاح، مستفاد نباشد. بنابراین علم غیب مختص به ذات حضرت حق است. حال
متعلق همین علم از بعد کمی و گستره آن ممکن است هر چیزی را دربر گیرد. بنابراین
اموری مانند حوادث گذشته و آینده و نیز امور حالی که اطلاع طبیعی از آنها ممکن نیست،
مثلاً اطلاع از آن چه در مکانی دور دست اتفاق می افتد - هر چند برای اهل آن مکان علم
عادی باشد - همگی از مصادیق غیب به شمار خواهند رفت؛ اما نمی توان علم مستفاد

۱. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۶۱۶.

اولیای الهی به این امور را علم غیب نامید.

شیخ مفید (م ۴۱۳ق) از جمله کسانی است که این رویکرد را پذیرفته و ادعا می‌کند همه امامیه با او هم نظر هستند. وی می‌نویسد:

این که ائمه علیهم‌السلام را به علم غیب متصف بدانیم کلامی ناشایست و فسادش آشکار است؛ چراکه اتصاف به این صفت فقط شایسته کسی است که بدون تعلم و یادگیری، عالم به اشیاء علم باشد، نه کسی که با علمی مستفاد و تبعی به آن آگاهی یافته باشد و این جز برای خدای عزوجل نیست و همه امامیه نیز در این نظر با من هم‌رأی هستند، به جز مفوضه و غالبان.^۱

طبرسی (م ۵۴۸ق) صاحب تفسیر مجمع‌البیان می‌نویسد:

هیچ کس از علمای شیعه را نمی‌شناسم که صفت علم غیب را برای احدی از مخلوقین روا دانسته باشد؛ زیرا کسی شایسته این صفت است که تمام معلومات را نه به علمی تبعی و فراگیری شده (بلکه به علم ذاتی) بداند.^۲

در کلام ایشان نیز این مطلب به روشنی مشاهده می‌شود که علمای شیعه تنها نام‌گذاری علوم ائمه علیهم‌السلام به علم غیب را روا نمی‌دانسته‌اند، نه این که گستره دانش ایشان را شامل غیب ندانند.

ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ق) در شرح نهج البلاغه چنین نگاشته است:

منظور از علم غیب علمی است که توسط علتی فراگیری نشده باشد و این تنها در حق خدای متعال صادق است؛ چراکه دانش هر صاحب دانشی به لطف الهی و به تعلیم او فراگیری شده است؛ حال یا با واسطه یا بدون واسطه. بنابراین علم غیب نخواهد بود، هرچند آگاهی بر امری غیبی باشد که تمام مردم شایستگی دانستن آن را ندارند و تنها به نفوسی اختصاص دارد که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفته‌اند.^۳

در عبارات ایشان به صراحت بیان شده است که علم غیب به معنای علم ذاتی حضرت حق است. از این رو علوم فراطبیعی و غیرعادی امامان را به علت تبعی و مستفاد

۱. اوائل المقالات، ص ۶۷.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۱۳.

۳. شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۱، ص ۸۴.

بودن، نمی‌توان علم غیب نامید؛ نه به این علت که نمی‌توان معلومات ایشان را از مصادیق غیب دانست.

علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ق) در بحار الانوار می‌نویسد:

منظور از علم غیب نداشتن ائمه علیهم‌السلام این است که ایشان به غیر از راه وحی و الهام چیزی نمی‌دانند، اما علمی که از این راه‌ها باشد قابل نفی کردن نیست؛ چرا که بیشتر معجزات پیامبران و جانشینانشان همین اخبارات غیبی بوده است.^۱

ظاهراً منظور وی این است که نفی علم غیب امامان به معنای نفی ذاتی بودن علم است نه نفی علم مستفاد و آنچه خداوند به ایشان تعلیم نموده است نیز از مصادیق امور غیبی به شمار می‌رود.

برخی از صاحب نظران نیز با رویکرد تخصیص زدن ادله اختصاص علم غیب به خداوند، به این پرسش پاسخ گفته‌اند. از نظر ایشان در کنار ادله‌ای که به طور عام، علم غیب را از غیر خدای متعال نفی می‌کند، دلایلی وجود دارد که آن را به طور خاص برای عده‌ای از انسان‌ها از جمله پیامبران به اثبات می‌رساند و رابطه این دو دسته از ادله رابطه عام و خاص است. بنابراین هرچند آگاهی از علم غیب ذاتاً برای خداست، اما اطلاق صفت علم غیب، به علم تبعی برگزیدگان خداوند نیز جایز است.

محمدحسین مظفر و سید عبدالحسین لاری که درباره علم امام به طور مستقل کتاب نگاشته‌اند، معتقدند امام به طور مطلق علم غیب دارد و حتی ادله‌ای که دانستن علوم اختصاصی خداوند را از ایشان نفی می‌کند، به وسیله ادله دیگر تخصیص می‌خورد. البته ایشان نیز در جمع بندی خود از همان ادبیات دیدگاه اول بهره جسته و می‌گویند که علم غیب ذاتاً به خدای تعالی اختصاص دارد و امام به علم تبعی از آن آگاه است و می‌توان علم ایشان را نیز علم غیب نامید.^۲

دو آیه شریفه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ»^۳ مهم‌ترین دلیلی است که به عنوان مخصص مطرح می‌شود. بسیاری با استناد به همین

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۸، باب «أنهم علیهم‌السلام لا يعلمون الغیب و معناه».

۲. نک: علم امام (مظفر)، ص ۱۲؛ مجموعه مقالات علم امام، ص ۲۱-۴۸.

کتاب معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی نگاشته سید عبدالحسین لاری در موضوع علم امام، توسط محمدحسن نادم در مجموعه علم امام - که شامل مقالات و کتبی درباره علم امام است - به چاپ رسیده است.
۳. جن، ۲۶ - ۲۷.

آیات و آیه شریفه «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» قائل به دانایی اولیای خدا از علم غیب شده‌اند. گفتنی است از منظر روایات - که بحث آن در ادامه مطرح خواهد شد - حتی این آیات نیز اشراف و علم پیامبر و امامان بر غیب را اثبات نمی‌کند و مراد از اظهار غیب یا وحی خبرهای غیبی بر پیامبر متفاوت از علم غیبی است که به خدای متعال اختصاص دارد.

ج) معنانشناسی «غیب» از منظر روایات

چنان که گذشت، از نظر لغوی به هرگونه علمی که از طریق راه‌های غیرعادی و غیر حسی کسب شود، علم غیب اطلاق می‌شود و همین معنا در آثار کلامی صاحب نظران بزرگ نیز قابل مشاهده است.

اما از منظر روایات، علم غیب به مطلق علوم غیر اکتسابی و فراطبیعی اطلاق نمی‌شود. امامان معصوم علیهم‌السلام همواره دانستن علوم بسیار گسترده فراطبیعی و غیر اکتسابی و به اصطلاح لدنی را به خود نسبت داده‌اند، اما در عین حال، هرگاه سخن از علم غیب به میان آمده است، آگاهی از آن را از خود نفی کرده و آن را به خدای متعال اختصاص داده‌اند. این در حالی است که همواره تصریح کرده‌اند علمی که از آن برخوردارند به اذن و تعلیم الهی بوده است و چیزی از خود ندارند. بنابراین، این سخن که نفی علم غیب به معنای نفی ذاتی بودن علم ایشان باشد از منظر این روایات درست نیست.

با تتبع در روایات، چپستی علم غیب روشن می‌شود. در این روایات علم غیب به مطلق علوم فراطبیعی اطلاق نمی‌شود، بلکه علم غیب تنها به آن دسته از علوم گفته می‌شود که خدای متعال دانستن آن را به خود اختصاص داده و کسی از مخلوقات خود اعم از پیامبران و غیر ایشان را از آن مطلع نکرده است؛ اما هرگاه بخواهد از خزینة غیب اختصاصی خود، علمی را خارج کرده و به اطلاع برگزیدگان خویش می‌رساند. معنای اظهار غیب بر پیامبر و یا وحی کردن خبرهای غیب بر ایشان که در برخی از آیات قرآن کریم به آن اشاره شده است نیز همین معناست.

برای اثبات مدعای فوق، بحثی روایی درباره علم اختصاصی خداوند و تطبیق آن با علم غیب، ارائه خواهد شد.

د) علم اختصاصی خداوند

در روایات بسیاری آمده است که خداوند متعال دو گونه علم دارد؛ نخست، علمی که بر دیگران آشکار ساخته و به ایشان آموخته است و دوم، علمی که از غیر خود دریغ داشته و تنها به خود اختصاص داده است. از این علم در روایات با تعابیر مختلفی چون علم مخزون،^۱ علم مکنون،^۲ علم مستأثر،^۳ علم مکفوف^۴ و علم موقوف^۵ یاد شده است. این روایات را می‌توان در کتاب‌هایی مانند کافی و بصائر الدرجات و کتب شیخ صدوق و در ابواب متنوعی مانند باب بدهاء و ابواب مرتبط با علم ائمه علیهم‌السلام یافت.^۶

برای مثال، مرحوم کلینی به سند صحیح از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:

إن لله علمین، علم مکنون مخزون لا یعلمه إلا هو، من ذلك یكون البدهاء و علم علمه ملائکته و رسله و أنبیاءه، فنحن نعلمه؛^۷

همانا خداوند دو گونه علم دارد؛ علمی پوشانده شده و در مخفیگاه الهی که جز او کسی از آن آگاهی ندارد که بدهاء از این علم است؛ و علمی که به فرشتگان و رسل و پیامبران خویش آموخته است که ما آن را می‌دانیم.

در روایات متعددی تنها این علم، علم غیب نامیده شده است و به علمی که خداوند از اختصاص داشتن به خود خارج ساخته و آن را به دیگران نیز تعلیم نموده است، علم غیب اطلاق نمی‌شود. نمونه‌هایی از روایاتی که غیب الهی را به عنوان جایگاه علم مستأثر الهی مطرح نموده است بدین قرار است:

۱. کلینی در کافی به سند صحیح نقل کرده است که حمران بن اعین به امام باقر علیه‌السلام عرض می‌کند:

۱. واژه «مخزون» به معنای چیزی است که در خزانه و مخفیگاه نگهداری شود (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۳۹).
۲. واژه «مکنون» به معنای شیء پوشانده شده و مخفی است (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۶۰).
۳. واژه «استئثار» در لغت به معنای چیزی را به طور اختصاصی و ویژه برای خود خواستن است (مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۶۲). این واژه با اشتقاق اسم مفعول در روایات نیست، بلکه فعل باب است. فعال یا اسم فاعل آن به کار برده شده و اسم مفعول آن از این تعابیر انتزاع شده است.
۴. واژه مکفوف به معنای چیزی است که از تهاجم یا تعرض دیگران دفع شده باشد. از این روی کف دست نیز کف نامیده شده است؛ چراکه به وسیله آن، انسان از خود دفاع می‌کند (مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۷۳).
۵. موقوف در لغت به معنای چیزی است که مانعی داشته باشد و محبوس مانده باشد (قاموس قرآن، ج ۸، ص ۲۳۶).
۶. برای مشاهده نمونه‌ها، نک: کافی، ج ۱، ص ۳۵۹، ۷، ۸، ۹، ص ۵۷۱، ج ۱، ص ۵۷۳، ج ۳، ص ۶۳۴، ج ۱-۴، ص ۶۳۷، ج ۲، ص ۳۸، ج ۶؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۲؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۸۲.
۷. کافی، ج ۱، ص ۳۶۱، ج ۹.

أَرَأَيْتَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» وَكَانَ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ مِّنْ ارْتِضَاءِهِ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: «عَالِمُ الْغَيْبِ» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِيمَا يُقَدِّرُ مِنْ شَيْءٍ، وَيَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يُقْضِيَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ؛ فَذَلِكَ يَا حُمْرَانُ! عِلْمٌ مَّقْضُوفٌ عِنْدَهُ، إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ، وَيَبْدُو لَهُ فِيهِ، فَلَا يُقْضِيهِ؛ فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يَقْدِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقْضِيهِ وَيُقْضِيهِ، فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي أَنْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ثُمَّ إِلَيْنَا؛^۱

درباره کلام الهی «او آگاه بر غیب است و کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند» چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: «مگر کسانی از رسولان را که رضایت داشته باشد» و به خدا قسم محمد صلى الله عليه وآله وسلم از کسانی بودن که خداوند رضایت داشت. اما این سخن خداوند: «عالم الغیب»، همانا خدای عزوجل عالم است به آن چه از خلق پوشیده است از اموری که در علم خود و قبل از خلقت آن امور و قبل از آن که آنها را به ملائکه برساند، آنها را تقدیر و قضاء می‌کند. پس ای حمران! این علمی است که در نزد او موقوف است و مشیت الهی در آن کارگراست و هرگاه بخواهد آن را محکم می‌سازد و ممکن است بداء گردد و آن را امضا و محتوم نکند، اما آن علمی که تقدیر می‌گردد و سپس به مرحله قضا و بعد از آن امضا می‌گردد، آن علمی است که به رسول خدا رسیده است و سپس به ما.

در این روایت شاهد هستیم که امام باقر عليه السلام به تفسیر علم غیب پرداخته است. ایشان با بیان این فقره «...عالم بما غاب عن خلقه...» و نیز فقره «...فذلك يا حمران! علم موقوف عنده...» علم غیب را به علم اختصاصی خداوند تفسیر می‌نماید. همچنین استثنای موجود در آیه شریفه «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» را به گونه‌ای تفسیر می‌فرماید که به معنای اطلاع و اشراف پیامبر بر علم غیب نخواهد بود، بلکه به این معناست که خداوند هرگاه بخواهد، چیزی را از خزینة غیب خود خارج ساخته و به اطلاع پیامبر و ائمه عليهم السلام می‌رساند. از منظر این روایت، علم غیب پیامبر به استثناء آیه «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» ثابت نمی‌شود و استثنای موجود در این آیه تخصیص زننده ادله‌ای که رهیابی امام به علم خاص الهی را نفی می‌کنند، نیست؛ بلکه به عکس، خود این آیه با آن ادله تخصیص خورده و معنای جمع آن دو این گونه می‌شود: خداوند علم غیب می‌داند و کسی را بر غیب خود مشرف نخواهد ساخت، مگر کسانی را که رضایت داشته باشد از پیامبران که با امضا و حتمی نمودن امور، علم را از نزد خویش به سمت ایشان خارج کرده در نتیجه ایشان به آن

۱. همان، ج ۱، ص ۶۳۸، ح ۲.

معلومی که از غیب خارج شده و دیگر غیب نیست، آگاه خواهند شد، نه این که پیامبر نیز عالم الغیب شود.

۲. در روایت صحیح السنندی دیگر از امام صادق علیه السلام در دعایی که به یکی از اصحاب خویش تعلیم کردند، چنین آمده است:

اللهم إني أسألك بكل اسم هو لك أنزلته في كتابك، أو علمته أحدا من خلقك، أو استأثرت به في علم الغيب عندك، أن تصلي علي محمد؛^۱
بارها! من از تو مسئلت دارم به تمام اسم‌هایت که در قرآن نازل کردی یا یکی از بندگان را بر آن مطلع ساختی یا در علم غیب در نزد خود آن را تنها برای خود خواسته‌ای که بر محمد و آل او درود فرستی.

در این روایت و دو روایت آتی نیز از علم غیب به عنوان جایگاه علم مستأثر الهی یاد شده است.

۳. کلینی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

... استأثر به في علم الغيب عنده؛^۲
... یک حرف از اسم اعظم را در علم غیب، تنها برای خود خواسته است.

۴. کلینی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده است:

... حرف عند الله مستأثر به في علم الغيب؛^۳
... یک حرف از اسم اعظم در نزد خداست، آن را در علم غیب تنها به خود اختصاص داده است.

۵. صفار از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند:

إن لله علمين علم استأثر به في غيبه فلم يطلع عليه نبيا من أنبيائه ولا ملكا من ملائكته وذلك قول الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ و له علم قد اطلع عليه ملائكته فما اطلع عليه ملائكته فقد اطلع عليه محمد وآله؛^۴
همانا خداوند دو گونه علم دارد؛ علمی که در غیب خود آن را تنها برای خود خواسته

۱. همان، ج ۴، ص ۵۰۸، ح ۱۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۷۱، ح ۱.

۳. همان، ص ۵۷۳، ح ۳.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۹.

است و هیچ پیامبری از پیامبرانش و فرشته‌ای از فرشتگانش را بر آن مطلع نساخته است که این کلام خدای متعال باشد: «همانا علم الساعة نزد خداوند است و باران را نازل می‌کند و آن چه را که در ارحام است می‌داند و کسی نمی‌داند که فردا چه چیز را به دست خواهد آورد و کسی نمی‌داند در چه زمینی خواهد مرد» و او علمی نیز دارد که فرشتگان خویش را بدان مطلع ساخته است، پس هر آن چه را که فرشتگانش را بر آن مطلع کرده است محمد و آلش را نیز بر آن آگاه ساخته است.

در این روایت بیان شده است علم اختصاصی خداوند - که همان علم غیب باشد - به امور پنج‌گانه یادشده در آیه ۳۴ سوره لقمان - که در روایت ذکر شده است - تعلق دارد. ۶. در روایت دیگری در نهج البلاغه آمده است امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از وقایع آینده را پیش‌گویی کرد. شخصی از حضرت پرسید: آیا شما علم غیب می‌دانید؟ حضرت فرمود:

ليس هو بعلم غيب وإنما هو تعلم من ذي علم وإنما علم الغيب علم الساعة وما عدده الله سبحانه بقوله: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» الآية. فيعلم الله سبحانه ما في الأرحام من ذكر أو أنثى وقبيح أو جميل وسخى أو بخيل و شقى أو سعيد ومن يكون [للنار] في النار حطباً أو في الجنان للنبين مرافقاً فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه أحد إلا الله وما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه ودعا لي بأن يعيه صدري وتضطم عليه جوانحي؛^۱

این علم غیب نیست؛ علمی است که از پیامبر فرا گرفته‌ام. علم غیب علم به قیامت است و به اموری که خداوند سبحان در کتاب خود برشمرده: «خداوند است که علم قیامت نزد اوست و اوست که باران نازل می‌کند و آن چه را در ارحام است می‌داند و کسی نمی‌داند آن چه را که فردا خواهد اندوخت و کسی نمی‌داند در چه سرزمینی خواهد مرد...». خداوند سبحان است که آن چه را در رحم‌هاست می‌داند؛ پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخی یا بخیل، سعید یا شقی، کسی که هیزم جهنم است، یا در بهشت هم‌نشین انبیاست. این است علم غیب که کسی آن را جز خدا نمی‌داند و غیر اینها دانشی است که خداوند آن را به پیامبرش صلی الله علیه و آله تعلیم داده، او هم به من آموخت و از خدا برایم خواست که در سینه‌ام جای گیرد و قفسه سینه‌ام آن را در خود جای دهد.^۲

۱. نهج البلاغه، ص ۱۸۶، خطبه ۱۲۸.
 ۲. نهج البلاغه (ترجمه انصاریان)، ص ۲۹۰.

در این کلام دو نکته اساسی مشاهده می‌شود:

اول این که امام علیه السلام علومی را که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخت و سپس ایشان از پیامبر فراگرفته یا به ارث برده را علم غیب نمی‌نامد و برای این که مبادا تصور شود ایشان ادعای دانستن علم غیب دارد، این سخن را می‌فرماید که علم ایشان وراثتی است، نه علم غیب. همسو با این بیان، روایتی است که در امالی مفید، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است:

فقال له يحيى: جعلت فداك! إنهم يزعمون أنك تعلم الغيب. فقال: سبحان الله! ضع يدك على رأسى فوالله ما بقيت شعرة فيه ولا فى جسدى إلا قامت. ثم قال: لا والله ما هى إلا وراثة عن رسول الله!^۱

یحیی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم! آنها گمان می‌کنند که تو غیب را می‌دانی. حضرت فرمود: سبحان الله! دستت را بر سرم بگذار؛ به خدای قسم مویی در آن و در بدنم نیست، مگر این که [از شنیدن این سخن] راست شد. سپس فرمود: نه، به خدا قسم این [دانش ما] جز به وراثت از رسول الله نیست.

دوم این که حضرت مانند روایت نقل شده از بصائر الدرجات، به صراحت تنها علم به امور پنج‌گانه مذکور را علم غیبی می‌نامد که مختص خداوند است و پیش‌گویی خویش از یکی از رخدادهای آینده را - هرچند از جمله امور مخفی بوده و عرفاً نیز آگاهی از آن، علم غیب به شمار رود - خارج از علم غیب می‌داند. با توجه به روایات یادشده، این مدعا به اثبات می‌رسد که از منظر روایات، علم غیب تنها به آن دسته از علوم اطلاق می‌شود که خدای متعال، دانستن آن را به خود اختصاص داده است. بنابراین نفی علم غیب در روایات و آیات به معنای نفی علوم فراطبیعی و گسترده‌ای که خدای متعال به برگزیدگان خود - اعم از پیامبران و امامان علیهم السلام - آموخته، نیست و نیز دانستن علوم غیر اکتسابی و فرامادی برگزیدگان الهی نیز به منزله علم غیب به شمار نمی‌رود.

با توجه به مطالب ارائه شده، پدید آمدن این پرسش طبیعی است که شیوه جمع میان این روایات و آیات یادشده که با صراحت از ارائه علم غیب به پیامبر سخن می‌گوید چیست؟ اگر شیوه معمول در جمع بین روایات و آیات را - که همانا تخصیص زدن ادله نافی

۱. امالی مفید، ص ۲۳.

علم غیب یا قائل شدن به علم غیب تبعی اولیای الهی باشد - نپذیریم، چگونه می‌توانیم بین آنها جمع حاصل کنیم؟

در پاسخ به این پرسش مهم، مناسب است به طور خلاصه توضیحی درباره ویژگی‌های علم اختصاصی خداوند - که در روایات به آن اشاره شده است - ارائه گردد. در روایاتی که به بیان علم اختصاصی خداوند می‌پردازند، پیوند میان مسئله «بداء» و علم مستأثر الهی همواره خود نمایی می‌کند. توضیح این که ممکن است خداوند متعال چیزی را به صورت غیر قطعی مقدر فرموده باشد و آن را به اطلاع اولیای خود برساند، اما در علم اختصاصی خود تقدیری دیگر را رقم زده باشد. مقدرات غیر قطعی اموری هستند که هنوز علم به امضا و حتمیت آنها در اختصاص خدای متعال است؛ اما اگر خداوند علمی را از خزینة غیب اختصاصی خود خارج کند، دیگر بدائی رخ نخواهد داد و خروج علم از خزینة غیب به معنای حتمیت یافتن مقدرات است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

پس برای خدای متعال است که بداء حاصل کند در آن چه دانسته هر گاه بخواهد و در آن چه برای تقدیر چیزها اراده کرده است، اگر قضای او به امضا درآید دیگر بدائی نخواهد بود.^۱

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

همانا خداوند دو گونه علم دارد؛ علمی مکنون و مخزون که کسی جز او آن را نمی‌داند، بداء از این علم است ...^۲

از این رو دانش اولیای الهی به دو دسته تقسیم می‌شود: اول، آگاهی از اموری که حتمیت آنها به ایشان ابلاغ شده است و دیگر بداء در آنها امکان ندارد، مانند علم به ما کان (یعنی امور تحقق یافته و گذشته) و برخی از امور آینده (مانند برخی از اموری که در روایات به عنوان علائم محتوم آخرالزمان و شرایط قبل از ظهور معرفی شده است) و دوم، آگاهی از مقدراتی که احتمال بداء در آنها وجود دارد و بسیاری از دانش‌های ایشان که در اصطلاح روایی آن به مایکون (یعنی امور آینده که هنوز محقق نشده‌اند) تعلق دارد، از این دسته هستند. بنابر روایات، بالاترین گونه علم اولیای الهی، علمی است که به صورت نوپدید و با

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۷.

۲. همان، ص ۳۶۱، ح ۹.

نام علم حادث و از خزینه غیب الهی توسط الهام مستقیم یا با واسطه فرشتگان برای ایشان حاصل می‌گردد و این علم ارزشمندتر از علمی است که به شیوه وراثت از گذشتگان به ایشان رسیده است. از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل شده است:

علم ما به سه جهت رسایی دارد: گذشته و آینده و پدید شونده؛ اما گذشته برای ما تفسیر شده است و اما آینده نوشته شده و اما پدید شونده از راه الهام به دل و تأثیر در گوش باشد و آن بهترین دانش ماست، و پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست.^۱

سه دسته از روایات زمان‌هایی را برای اتصال امام هر عصر به علوم مخزون الهی و تعلیم علمی از خزائن غیب به ایشان معرفی کرده‌اند.

دسته اول، روایات وارد شده در باب شب قدر؛ در این روایات آمده است آن‌چه در شب‌های سه‌گانه نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان صورت می‌پذیرد، تقدیر در شب نوزدهم و قضا در شب بیست و یکم و امضای حتمی شدن در شب قدر - یعنی شب بیست و سوم - است و آن‌چه در این شب به امضا در آید دیگر احتمال بداء در آن نیست و این علم در شب قدر به امام زمان علیه السلام می‌رسد و بر علوم گذشته او می‌افزاید.^۲

دسته دوم، دسته دیگر روایاتی هستند که به بیان علم حادث شونده برای امام در هر روز و شب یا در هر ساعت می‌پردازد. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره علم امام می‌پرسد؛ حضرت گونه‌های مختلفی از علوم وراثتی خویش را از قبیل علمی که از پیامبر به ارث برده که هزار درب علم است و از هر دری هزار درب دیگر گشوده می‌شود، علم جامعه، علم جفر، مصحف حضرت فاطمه علیها السلام و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت را برمی‌شمارد و پس از هر فقره می‌فرماید: «این علم است، اما حقیقت علم فراتر از این است»؛ سپس می‌فرماید:

علم آن است که در شب و روز حادث می‌گردد، امری پس از امر دیگر و چیزی پس از چیز دیگر تا روز قیامت.^۳

و در تعبیری دیگر از حضرت نقل شده است:

۱. همان، ص ۶۵۶، ح ۱.

۲. برای مثال: «... قال قلت فما معنى يمضيه في ثلاث وعشرين قال إنه يفرقه في ليلة إحدى وعشرين و يكون له فيه البداء فإذا كانت ليلة ثلاث وعشرين أمضاه فيكون من المحتوم الذي لا يبدو له فيه تبارك و تعالی» (کافی، ج ۷، ص ۶۲۸، ح ۸).

۳. همان، ج ۱، ص ۵۹۶، ح ۱.

علم آن است که در شب و روز حادث می‌شود، روز به روز و ساعت به ساعت.^۱

این علوم، علومی هستند که به وسیله فرشتگان یا بدون واسطه و با الهام الهی به صورت جدید و نوپدید برای امام حادث می‌شوند. بر اساس برخی از روایات آن علمی که به این شیوه برای امام حادث می‌شود، از علوم مخزون و مکنون الهی است که پس از امضای الهی از خزائن غیب حق تعالی خارج و بر قلب امام وارد می‌گردد؛ مانند آن چه در شب قدر رخ می‌دهد. از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

همانا برای ولی امر، غیر از آن [امر نازل شونده در شب قدر] هر روز علم خاص و پوشیده و عجیب و مخزون خدای عزوجل حادث می‌شود، مانند آن چه در شب قدر از امر نازل می‌شود.^۲

دسته سوم، روایات بیانگر اضافه شدن بر علوم امام در شب‌های جمعه هستند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

وقتی شب جمعه فرا رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش خدا وارد می‌شود و ائمه علیهم السلام نیز وارد می‌شوند و من نیز با ایشان وارد می‌شوم و جز با علمی فراگیری شده باز نمی‌گردم و اگر چنین نبود، آن چه نزد من است از بین می‌رفت.^۳

از امام باقر علیه السلام نیز در همین معنا آمده است:

اگر بر ما افزوده نشود، از بین خواهیم رفت. راوی پرسید: آیا چیزی بر شما افزوده می‌شود که رسول خدا نمی‌داند؟ حضرت فرمود: بدان هرگاه که چنین شود (یعنی زمان افزونی یافتن علم باشد) ابتدا به رسول خدا و سپس بر دیگر ائمه عرضه می‌شود و سپس به ما منتهی می‌گردد.^۴

در این روایات شاهد پاسخ‌گویی به این شبهه هستیم که آیا امامی که همه علوم پیامبر را به ارث برده است و افزون بر آن، علمی به علمش افزوده می‌شود، عالم‌تر از پیامبر نخواهد بود؟ حضرت در پاسخ این شبهه می‌فرماید: «وقتی بنا باشد در شب جمعه علمی بر علوم ما افزوده شود، ابتدا به ارواح مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و باقی ائمه علیهم السلام و سپس به روح امام

۱. همان، ص ۵۹۹، ح ۴.

۲. همان، ص ۶۱۵، ح ۳.

۳. همان، ص ۶۳۱، ح ۳.

۴. همان، ص ۶۳۳، ح ۳.

حی ابلاغ می‌شود که ما دانایان از پیامبر نباشیم». این تعبیر دقیقاً در روایاتی که به توضیح بداء و امضای مقدرات و خروج علم از عندالله به سمت امام می‌پردازد، مشاهده می‌شود^۱ که ثابت می‌کند علم افزون شونده برای امام در شب‌های جمعه نیز از همان ماهیت علم شب قدر و علم حادث در هر روز برخوردار است.

حاصل این بحث این است که امام بر خزینه غیب الهی اشراف و آگاهی ندارد، بلکه خداوند به تدریج در مواقع مختلف امام را از علوم اختصاصی خود بهره‌مند می‌سازد و از دریای بی‌کران علم خود به او می‌چشاند و این معنا همان است که از آیات مذکور برداشت می‌شود و با آن در تضاد نیست. بنابراین اولیای برگزیده خداوند در اتصال به عالم غیب بوده و هستند؛ اما علمی که پس از خروج از خزینه غیب الهی در اختیار ایشان قرار گرفته است، علم غیب نام ندارد.

نتیجه‌گیری

غیب در لغت، به مطلق هر امر پوشیده از حس و مخفی از دیدگان اطلاق می‌شود. در استعمالات کلامی نیز همسو با معنای لغوی، مطلق امور فراطبیعی و غیرعادی، غیب برشمرده شده است؛ اما از نظر برخی از متکلمان تنها به دانستن ذاتی غیب، علم غیب اطلاق می‌شود و نام‌گذاری آگاهی تبعی و مستفاد اولیای الهی از غیب، به عنوان علم غیب روا نبوده و این، معنای اختصاص علم غیب به خداوند است. البته برخی دیگر از صاحب نظران در نام‌گذاری علوم برگزیدگان خداوند به علم غیب، با این توجیه که علم غیب ذاتاً از آن خدای متعال است و او خود، معلم علم غیب به دیگران است، سخت‌گیری به عمل نمی‌آورند.

اما از منظر روایات، علم غیب تنها به علمی اطلاق می‌شود که خدای متعال دانستن آن را تنها به خود اختصاص داده است؛ علمی که در روایات، از آنها با نام علم مستأثر یا علم مخزون یاد شده است. بنابراین امور فراطبیعی و غیرمادی که خداوند به بندگان خویش آموخته است، اصلاً مصداق غیب نیستند که دانستن و آگاهی از آنها علم غیب به شمار رود. به دیگر سخن، منظور از غیب، امری است که از همه مخلوقات پوشیده و مخفی باشد که

۱. مانند تعبیر موجود در این دو روایت: «... و علما استأثر به فإذا بدا لله فی شیء منه أعلمنا ذلك و عرض علی الأئمة الذین كانوا من قبلنا» (همان، ص ۶۳۴، ح ۱)؛ «لیس یخرج شیء من عند الله عز و جل حتی یبدأ برسول الله ثم بأمیر المؤمنین ثم بواحد بعد واحد لکیلا یکون آخرنا أعلم من أولنا» (همان، ص ۶۳۳، ح ۴).

شامل اولیای برگزیده خداوند و فرشتگان نیز می‌شود، نه امری که تنها از محدوده دانش افراد عادی و علوم مادی و بشری مخفی باشد و عرف آن را غیب بنامد. بنابراین از آن جا که غیب دانستن غیر خدا، تناقض به همراه خواهد داشت، ذاتاً محال است؛ چرا که از سویی باید برای داننده آن معلوم و مکشوف باشد و از سوی دیگر، غیب بودن آن، به معنای مخفی از همه ماسوی الله بودن است و جمع این دو محال خواهد بود.

با توجه به مطالب ارائه شده، رویکرد غالب در چگونگی جمع‌بندی میان ظاهر دو دسته از ادله نقلی - که برخی علم غیب را به خدای متعال اختصاص می‌دهند و برخی مانند دو آیه‌ای که ذکرشان گذشت، بر آگاهی تعلیمی اولیای الهی از غیب دلالت دارند - قابل نقد است. در این رویکرد این‌گونه جمع‌بندی می‌شود که در نهایت، علم غیب برای غیر خدای متعال به اثبات می‌رسد؛ اما با قید تبعی و تعلیمی بودن یا بیان رابطه عام و خاص بین دو دسته از ادله و به این شیوه از تعارض بدوی که در ادله مشاهده می‌شود راه تخلص و رهایی پدید می‌آید.

در نوشتار حاضر، این رویکرد به چالش کشیده شده است؛ چرا که با تعریف روایات اهل بیت علیهم‌السلام از علم غیب تناسب ندارد. از منظر روایات، علم غیب مختص خدای متعال است و هیچ دلیلی صلاحیت تخصیص زدن آن را ندارد؛ چرا که مستلزم امری محال است. در این رویکرد نیز نص بی‌پرده ادله‌ای که علم غیب را به خدای متعال اختصاص می‌دهند، با ادله‌ای که ظاهراً علم غیب را برای غیر خداوند اثبات می‌کند در تعارض نیست؛ اما رفع این تعارض نه به اثبات علم غیب برای برگزیدگان خداوند، بلکه به نفی آن است.

منابع

۱. الامالی، محمد بن محمد بن نعمان مفید، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲. اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، محمد بن محمد بن نعمان مفید، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محمد بن حسن صفار، تصحیح: محسن کوجه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۵. رسائل الشریف المرتضی، علی بن حسین سید مرتضی علم الهدی، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۶. شرح نهج البلاغه، کمال الدین علی بن میثم بحرانی، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۷. علم الامام، محمد حسین مظفر، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۲ق.
۸. «علم غیب پیامبر و امام از نگاه متکلمین و فلاسفه»، محمد حسن نادم، امامت پژوهی، شماره ۶، ۱۳۹۱ش.
۹. عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن بابویه صدوق، تصحیح: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
۱۰. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی بنایی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق.
۱۱. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تحقیق: دارالحدیث، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۱۲. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۱۳. کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی بن بابویه صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
۱۴. کنز الفوائد، محمد بن علی کراجکی، تحقیق: عبدالله نعمه، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۱۵. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، تحقیق: جمال الدین میردامادی، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۱۷. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، بیروت - دمشق، دارالقلم - الدارالشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۸. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبائی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعۀ مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۱۹. نهج البلاغه، محمد بن حسین شریف الرضی، ترجمه: حسین انصاریان، تهران، پیام آزادی، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش.
۲۰. نهج البلاغه، محمد بن حسین شریف الرضی، تحقیق: صبحی صالح، قم، دارالهجرة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.



